به بحر تقارب تقرب نماے | بدین وزن میزان طبع آزماے

فعولن فعولن فعولن فعول | چو گفتے بگوئی سه دل رباے

اله ست والله و رحمن خداے | دلیل ست و هادی تو گو رهنماے

سما آسمان ارض و غبرا زمین | محل و مکان و معان ست جاے

سقر دوزخ و نار آتش و سلا | که جنت بهشت آخرت آن سراے

ریه شش قفا خیره و وجه روی | فخذ ران عقب پاشنه رجل پاے

شفت لب لسان چه زبان فم دهان | ید و جارحه دست و حلقوم ناے

فرس اسپ و بغل استر و سرج زین | بعیر اشتر ست و جرس چه دراے

رجل مرد و مرأة زن و زوج جفت | غنی مالدار ست و مسکین گداے

قنات ست کاریز عذب آب خوش | چو ینبوع چشمه حمأت ست لاے

گران عود بربط و تر شرعه رود | دلی صنج چنگ ست و مزمار ناے

هوی آرستی کذب و فریه دروغ | عفیف و حصور و ورع پارساے

بلد کوره را شهر دان شهر ماه | دگر وتر را طاق دان طاق تاے

ثمن چه بها و بها روشنے | ثبور ست ویل و بود ویل واے

عیون شور چشم و حسود ست کینه | بود لوذعی المعی تیز راے

[illegible]

ای بهاری کی میانت همچو موی در کمر | غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | خیز در بحر رمل این قطعه را برخوان ز بر
جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر | ثوب جامه رزق روزی زاد توشه ذر ذر
عرش سقف و بیت خانه کهل پیر رمل ریگ | حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر
ذیب و ثعلبان سید گرگ سمع بچه فاره موش | حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر
عین چشم و الف بینی حاجب ابرو شعر موی | نقی مغز و شحم پیه اذن گوش اطرش کر
نهار صلح و حرب جنگ یوم روز لیل شب | غیظ خشم و ضحک خنده حجار سنگ لقمه کر
شارق و شمس و ذکا و یوح و بیضا آفتاب | شام و تر عسجد و عقیان و عین و نضر زر
نیک صحبت تبلیله بندیر کابین خدن دوست | زوج شوی و ذروه بن غره ست و نحر بر
حنطه گندم خبز نان و لحم گوشت | اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و قلب بر
لجه و داماد یم و بحر دریا قعر تک | فیل پیل و بق پشه ظبی و حمار آهو و خر
تشنه صبیر و شمیه دیدن و داب ست خوی | غیث باران ثلج برف و ثادم صبا و تر

شط و شاطی حد و ساحل کران | مزرعه جاره کلاته دان و حارث برزگر
کوه روزن غرفه و دروازه ست سد | سکه کوچه درب دروازه ست معبر گذر
... جامه ستر پرده رقعه پاره رث کهن | الظهاره ابره دان والبطانه آستر

[illegible]

المقالة الرابعة فی ترغیب صحبت [illegible]

[illegible]

چه اطلاع رمو رخت اراک خط بدان	چو اثل شوره گز و شوک خار سدره کنار
خمد لباده بود یال برنهاده لبد	پلاس حلس و زرخت و زمین آب عقار
شمامه عطر بود طیب و بوی وان جونه	سمد و قصر تو ماورد آب گلاب شیار
لقصاع مست گرفتن چه دست بگیر	نقانق است گرفتن کنار خیبر کنار
زنیس نشسته و دنس شوخگن بری ناچیز	ذلول رام و وسن خفته و تیقظ بیدار
عوان میانه کالم عروب شوی دوست	قرام پرده باریک و تکه بند ازار
مراح جای شتر مربض ست جای غنم	کناس خانه آهو و جاران آهو و کفتار
تشیم وان جو حب معلف آخور وار	طلیقه تو بره نشوار و جره چه نشخوار

القطعة الخامسة في بحر المجتث المثمن المحذوف

بریز در صدف سینه ای هنرپرور	زبحر دانش مجتث سفینه های گهر
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن	بخوان ز بعد وی این قطعهٔ نصاب از بر
قریب کس و حمیم ست خویش و ابن پسر	ولید و طفل بچه ام و والده مادر
رحم قرابت و زیوان ابو و نعتن و ایاد	چنانکه صهر خسر والد و اب پدر
زکی ست پاک و غنی مهربان خفی پنهان	جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر
ملک فرشته فلک چرخ و مشتری برجیس	شهاب کوکب دری و نجم چه اختر

[illegible]

۱۲ ۱۹م

آقلق سپید و قرو روشنی دل شب | ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان دختر
حمل بره بقر و ثور گاو و عجل گشن | مرارة زهره طحال و کبد سپرز جگر
بعید دور و ورا پس امام پیش وسط | میانه وسط میان تحت زیر فوق زبر
علاة سندان فطیس تیک و منفخ دم | قدوم و منحت و تیشه حسین و قاتم تبر
سوار دست برنجن چو پای را خلخال | وشاح و عقد حمائل رعاث تاج افسر
بری نخستین ثانی دوم اخیر پسین | نقیض اولی اخری و آخرست دگر
قمیص کرته و یلمق قبا و ریطه رکوی | لصیف هیچو خمارست مقنعه و معجر
اجاج تلخ و تفه بی مزه ست مالح شور | فرات عذب بیب و اسعه موز کبر
شراره خیدره بود باج و شواظ لهب | زبانه فحم چو انگشت رماد خاکستر
عجین خمیر و دقیق آرد و نخاله سبوس | ادام نان خورش و قند سکرست شکر
خزام تنگ و ثفر پاردم لجام لگام | عنان دوال ری و منطق و نطاق کمر
رکاز و کنز بود گنج و صیرفی صراف | سلوقه سوته و حداد قین آهنگر

القطعة السادسة فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای که چشمم بستت از شوخی دل و عقلم ربود | بر زبانم نیست جز ذکر لبت گفت و شنود
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | چون بدانستی که این بحر رمل شد گوی زود

فرو دست چیزه و بیضه تخم مرغ و خود
چون عنب انگور و تین انجیر و کمثری امرود

اصفر و فاقع چه زرد است احمر و قانی است سرخ
اخضر سبز و ناصع روشن و ازرق کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنگ
هست حصبا سنگریزه ماء و ورد آب نیز

جود و فیض و بخشش حبوه و نیکی جود و کسب
وعظ و میثاق و تحیت پند و پیمان و درود

عین و در زر باز یا لیست غبن و دریغا
چون غنا وان بی نیازی و ربما خواهد بود

طیر زاید حی زنده ولیس و شاب شست و کهر
توم سیر و جلجلان کشنیز چون حمص نخود

رازیانج بادیان سا بوی خوش اذخر
اشر و شتی را پراگنده شمر مجموع کرد

تاجران سالار بازرگان فاجر بدکار
صاعد آنمردی که بالا میرود هابط فرود

القطعة السابعة فی بحر المجتث المثمن المقصور

چو دل ز پرده عشاق بر کشد آهنگ
ببحر مجتث برخوان غزل بنغمه چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
بگوی تا شودات عقل و دانش و فرهنگ

سعال سرفه و نعرت شتاب لبث درنگ
قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نو است و قمر مه و قمرا
شعاع او ز مهر و صبیح چه شنگ و فند رنگ

شج شکسته سر و لحیه ریش اقرع کل
اشل و اقطع بیدست و ان اعرج لنگ

قلیل کشته و عظیم استخوان ضبع کفتار
چو فهد و دب و نمر یوز دان و خرس پلنگ

[illegible]

القطعة الثامنة فی بحر المتقارب المثمن السالم

ز شرم رخت لاله خون شده دل | ز رشک قدت سرو را پای در گل

فعولن فعولن فعولن فعولن | تقارب از این وزن گردید حاصل

[illegible] | [illegible]

دو اسپند دو تا نقش هر یکی را | به ترتیب ابیات [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | فواد است [illegible]

[illegible] | [illegible]

انا نفت خام ست و آجر چه پخت	عسر خند آسان علولیس ست شکل
علوریت شکان لبوس خند بیش	اسیف ست غمگین نحیف ست بید

القطعة التاسعة فی بحر المتقارب المثمن المقصور

ایا عارضت رشک خورشید و ماه	گرت در تقارب شود اشتباه
فعولن فعولن فعولن فعول	بخوانش درین وزن هر صبحگاه
ثمر میوه حب دانه و تبن کاه	طریق و سبیل و صراط ست راه
صبی کودک و شیخ پیر خواجه نفس ست	ذم و جند و جیش ست عسکر سپاه
عرض خواسته طارف و تالد کشا	نوش پاکیزه ست و فاسد تباه
عدو خصم عکس اندر و او دی	چه ابیض سپید ست و اسود سیاه
ذنوب ست و ذنب ست و سجل ست دلو	رکیه است بئر و قلیب ست چاه
حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد	خطا ذنب و جرم ست عصیان گناه
حطب هیزم ست و ضرام حطب	فروزینه عشب و کلا دان گیاه
مناص و مفر جای بگریختن	معاذ و ملاذ ست و ملجا پناه
محکم داور و محکمه جای او	ولی بینه حجت و شاهد گواه
ذهاب و مجی رفتن و آمدن	سیاحت بگشتن سباحت شناه

القطعة العاشرة فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

ماده موزون وآفتاب لقا | وزن بحر خفیف هست اینها

فاعلاتن مفاعلن فعلن | گفتم این بیت دان وخوان بملا

من ومن از اب ابو حتی تا | این که گویست چون ام واو ویا

فی ورست وعلی بره کم چند | نحن دانا انا وانا یا

انا چون انه نتی واستی این | یا چه ومن که بهرکه و مع با

انتم وکم شما وذا این مرد | انت تو انت زن وی تنها

ان ولو گرچه کی ولا نه | ایّما هیچ حیث جا هرجا

فا پس وقبل پیش وبعد پس | لی مرا وعلی بر الینا ما برا

سه مگو مه مکن دع وذر بان | لم ولما نه وهلم بیا

ذی ودی ذه وهذه این زن | مر در اذ اذا وذو هست با ها

تلک آن زن چو ذلک است آن مرد | ثم آنجا وههنا اینجا

غیر جز قط هرگز ایضا نیز | رُبّه در بها ورُبّ بسا

استعمال آن در نظم نمی آید

ند وسند وازان زبان بازست | ایها دایه دور شو بفزا

مهلا آهسته باش وآبا خموش | قلما اندکا وبخ نیکا

القطعة الحادیة عشرة فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی ببای تو خوبان نهاده روی نیاز | قدت چو سرو که عشاق راست عمر دراز

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگو ز مجتث مخبون تو در تمام مجاز

رجا امید و کراث است سرغ و بقل جواز | ردای او نصفت عدل و صوت جرس آواز

حضیض غار و زغو بیت و کحل و شب سیب | ابتاع ربوه و تل است و نجیده ضبه کراز

طعام خورد و فجل ترب و ملح نمک | ارز گرنج و مرق شوربا و قلولا کاز

قصیده مغز سطبر است و رز مغز تنک | قاید قائق و سمین فربه و طویل دراز

خبیص و نبغ و لبن شیر و کزبره کشنیز | کراع پاچه جبن و بصل پنیر و پیاز

سمید و دمکه نان سفید و خل سرکه | رغیف گرده و بدء است و ابتدا آغاز

قطیع ان رمه جاری عناق بزغاله | چنانکه معز بز و ضان میش و تمش نماز

ابو النیاس مکاوک و زرات قبره نام | چو نسر کرکس و چون صقر چرغ و بازی باز

صغیر خرد و حباری شوات مخلب چنگ | حدید تیز و فرس اسپ چه نیسان و مقطع کاز

تکرع است وضو و ید است دست و فم دم | بنیه قبله و کعبه است چون صلوة نماز

عطاس عطسه و عجف لاغری جذام خوره | جبان دلی و هوان بیدل و تسعنانیز

زنیم شیده و عی نیز هم بندی جابلی شرم | رسیل و همره و بغله زین و کنجی جراز

کلیم هم سخن است و حریف هم پیشه	قرین ندیم بود همدم و شریک انباز
اکیل هم خور و هم کاسه و سمی همنام	رفیق یار موافق عشیر همساز

القطعة الثانية عشرة في بحر الرمل المثمن المقصور

ای قدت سرو خرامان وی رخت ماه تمام	ساز در بحر رمل بار دگر سیر مقام
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	همچو بلبل العندلیب این بیت بخوان صبح و شام
قرم غطریف و حلاحل سید اش هام	مهتر است دست ید حیز جای و اسم نام
عنوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد	جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
لون رنگ و ریح بوی و باد غیم و غین میغ	نوم خواب و مشی رفتن البعد دور و خطوه گام
زبد و سکه دهن غن قطن پنبه صوف پشم	کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کاس جام
لفت شلغم بقل تره زرع کشت و ریع و خیل	کهر خرس بین خزر رشته سعف و لیف تنیدرام
ثغر و سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست	ضیق جوف اندرون عمیق تنگ تنگنای و کام
آدمی انسی و انسان مردم و جنی پری	اجر مزد و رشوه پاره عزم قصد آذان بن نام
اصبع انگشت است لیک ابهام انگشت بزرگ	باز سبابه است و وسطی بنصر و خنصر تمام
سقم بیماری و صحت تندرستی تیه کبر	قیح و دم و ریم است خون القلب الفی حمام

القطعة الثالثة عشرة في بحر المجتث المثمن المقصور

۱۴

نصاب صبیان

زهی بال تو امروز بپرد و پرید | چرا خدنگ تو آمد بسینه دیر بدیر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی مجتث و فکن ز شرم فخر بزیر

سیاه زاغ و لطبل و باسل و شجاع و دلیر | شعیر و صبر و کتان [illegible] و جاش [illegible]

غضنفر و اسد لیث و حارث و ولهاث | هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر

رقاد و هجعت [illegible] سهاد و [illegible] | بدول باذل و مالح سخی و شبعان سیر

حجیج یکی جزیره بی گیاه و [illegible] بلند | غبار نرم و [illegible] غدیر و قاع کویر

القطعة الرابعة عشرة في بحر الهزج الرباعي

گل غنچه ز شرم روی تو در ستر است | وز ذوق لبت دامن گل پر عطر است

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع | بحر هزج اینست گر اندکی فکر است

[illegible] | اینها همه چیست [illegible]

القطعة الخامسة عشرة في بحر الهزج في اسامي ازواج النبي

ای ماه رخ تو خیر کهی محتشمه | ملک دل من ترا شد یک قلمه

مفعول مفاعلن مفاعیلن فع | این بحر هزج دان و بخوان با نغمه

نه جفت نبی که پاک بودند همه | بد عایشه و خدیجه و محتشمه

با ام حبیبه حفصه بود و زینب | میمونه صفیه سوده ام سلمه

القطعة السادسة عشرة في بحر الهزج في اسامي اولاد النبي

در وصل تو از هجر دل اندر بیم ست | وز تیغ جفاهای تو دل دو نیم ست
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع | بحر هزج اخرب از ین تقسیم ست
فرزند نبی قاسم و ابراهیم ست | پس طیب و طاهر ز ره تعظیم ست
با فاطمه و رقیه ام کلثوم | زینب عمر از ترا سر تسلیم ست

القطعة السابعة عشرة في بحر الهزج في اسامي السور المدنية

ای قد تو در گلشن جان سرو روان | وز رشک قدت سرو خجل در بستان
مفعول مفاعلن مفاعیلن فع | این نوع رباعی هزج اخرب دان
نور حج و انفال و مدنی سه لان | بالم یکن و زلزلت احزاب همان
پنج اول و قد سمع و رعد و حدید | فتح و پس و پیش و نصر و دهر و رحمان

القطعة الثامنة عشرة في بحر المضارع في اسامي سواری النبی

ای مشتری شمائل و خورشید کوکبه | حسن رخ تو رشکت چار و دو کشنبه
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن | بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه
سولی دواز دوست نبی را یکی نسبه | دیگر فضاله آنکه نه هیج ست اشهبه
ثوبان رباح و صالح و مدعم یسار زید | بورافع و ضمیر کبیسه موهبه

16

القطعة التاسعة عشرة فی بحر المتقارب اسامی قلاع الخیبر

زهی گشته ملهم بالهام ملهم	ملک بر فلک خواند مدح تو دائم
فعولن فعولن فعولن فعولن	ز بحر تقارب بخوان ای معلم
ز خیبر ستد مصطفی هفت قلعه	خدایش بداد آنچنان ملک سالم
کتیبه بدو ناعم و شق و انگه	قموص و نطاة و سلیح و سلالم

القطعة العشرون فی بحر الخفیف فی اسامی الاوجاع القاتلة

بشنو ای غیرت مه افلاک	وزن بحر خفیف روشن و پاک
فاعلاتن مفاعلن فعلات	دردهایی که زوست دل غمناک
خشن و لازع ست و اعیائی	حذر ست و ممدد و حکاک
ناخس و زجود کاسر و ضاغط	وان مفسخ که زو عصب شد چاک
ضربان و ثقیل و ثاقب باز	وان مسلی که زوست اهل هلاک

القطعة الحادیة والعشرون فی بحر الهزج فی اسامی الشهور الرومیة

بدان ای گل که رویت نوبهارست	هزج بحر لطیف و آبدارست
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل	شهور روم این هشت و چهارست
دو تشرین و دو کانون پس آنگه	شباط آزار و نیسان و ایارست

خزران و تموز و آب ایلول	نگهدارش که از من یادگار است

القطعة الثانية والعشرون في بحر الهزج في اسامي الشهور الفارسية

اسامی شهور فارسی چون در نظم آید	بدان این بحر خوش خوانست و در عروض راه بنماید
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن	چو تقطیع چنین کردی وفی گو بیت شاید
ز فروردی چو بگذشتی مه اردی آید	بود خرداد و تیر آنگه چو مرداد است باید
پس از شهریور از مهر و آبان آذر و دی	چو بر بهمن جز اسفندار مذ ماهی نیفزاید

القطعة الثالثة والعشرون في بحر الهزج في اسامي السنين التركية

بحر هزج اخرب ایا مختار	این بحر آید بخوان چو در شهوار
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع	هر صبح چو بلبلان همی کن تکرار
موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار	زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار
آنگاه به اسپ و گوسفندست حسات	حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

القطعة الرابعة والعشرون في بحر الخفيف في بيان ثبوت الكواكب السيارة

ای ترا ماه و آفتاب غلام	بحر این قطعه شد خفیف بنام
فاعلاتن مفاعلن فعلات	خانهای نجوم سبعه تمام
حمل و عقرب است یا بهرام	قوس و حوت است مشتری را رام

نصاب صبیان ۱۸

ذو و میزان چو خانهٔ زهره ست | مر زحل راست جدی و دلو تمام
تیر جوزا و خوشه مه سرطان | خانهٔ آفتاب شیر مدام

القطعة الخامسة والعشرون فی بحر الخفیف و استقرار الشمس فی البروج

ای پری شکل و عالی کیش | حور جنت بغرفت دل ریش
فاعلاتن مفاعلن فعلات | هست بحر خفیف بی کم و بیش
ثور و جوزا سی و دو و سی و یکست | حمل و ثور و شیر با سی و چهیش
لو و میزان و حوت و عقرب سی | بیست و نه قوس و جدی کم و بیش

القطعة السادسة والعشرون فی بحر المتقارب فی اسنان البقر و الابل و الغنم

اسامی اسنان بدان در تقارب | چو خوانی و گردی ازین علم فارغ
فعولن فعولن فعولن فعولن | بگو بعد ازین وزن ای مرد بالغ
تبیع و مسن گاو ست و آنگه | شعر | ثنی و رباعی و سدیس ست صالغ
ابن لبون ست و حق و جذع پس | ثنی و رباعی سدیس ست بازغ

القطعة السابعة والعشرون فی اسماء قبایل اسبا

ای که درد تو راحت دل ماست | جان بیمار را غم تو دواست
فاعلاتن مفاعلن فعلات | گوی بحر خفیف و خوان در راست

۱۹

اشعر و عمر و حمید و کیهلان		مردوا ثمار عاملی ز سباست

القطعة الثامنة والعشرون فی البحر المجتث فی تفاوت اوزان الفلزات

زهی رخ تو زده طعنه بر مه ده چار | ربود چشم تو از جان بیقرار قرار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | ز بحر مجتث این قطعه را مکن تکرار

ز روی جثه هفتاد و یک درم سیماب | چهل و شش است ز ارزیز و زر صد است شمار

ذهب صد است و سرب پنجه و نه آهن چل | بریخ و مس چل و پنج است نقره پنجه و چار

القطعة التاسعة والعشرون فی بحر الرمل فی تفاوت اوزان الفلزات

ایکه شد خورشید رخسارت بخوبی شاه کاه | در پناه سایه زلف تو مه را تکیه گاه

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات | خیز در بحر رمل این بیت بر خوان صبحگاه

ده فلز مستوی الحجم را چون بر کشی | اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر لکن زیبق الم اسرب هی آهن از زر چل | فضه نه آهن یکی مس شش و به شبه فر ماه

القطعة الثلثون فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی رویت بخوبی گل دهانت غنچه خندان | قدت سرو روان زلفت خطت ریحان غم جانان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن | بدین بحر هزج این قطعه خوش بین ورق جزدان

کتف شانه عضد بازو معصم رود ده آسمان | زنجی بوزنگی دنبر مرغ وشوا بریان

۲۰

صمم کری بکم گنگی عرج لنگی بله گول
ماهیم و عالم و عالم دانا و آمی نادان

سحاب ابر عارض رخ مزن و غمام ابر سیاه
میاه و وابل بهاوتی و دمه و مطر باران

ربیع آمد بهار آمد خریف آمد خزان انگه
شتا و صیف شد بهمه زمستان و تابستان

عدو و خصم دشمن دان حذار و خوف ترسیدن
وثاق و نخل بنا آمد حصین سجن زندان

الی سرکش لطیم کامل طری تازه جنی چیده
خری سواد نا کس خنثی لاغر هبی تابان

نسغب و تلوی چوب دست ها و معتاد
یکی سغبان مرغزان سوم طیان دگر عطشان

کلف عشق و صبا و لاف سنه سال و انین ناله
جندر غاشع فرع خالف قلق با ابت جبل جبان

تقی با و شقی بد بیزکار و عبقری نیکو
سغن سوهان کمد تیره و حذر خیر و سنحیران

وتر سیح و وصب رنج و الم درد و حب سوزش
اقط ... سوداوار و تمق ... خوش گرما

خضیر بار و شمم سرد و ... نگرم و حزن غمگین
فرج شادو مسرب سست خدلان فرح شادان

صغر خردی کبر پیری قلق کالی ... ناخوش
فرث ... و لعب بازی طلب جستن ...

عنا رنج و سنا رفعت جلا نفی و ... گریه
جنف میل و خفر شرم ... ... افغان

عرین و غیل ... نا غیب ایک و خمری بیشه
زبد کف ... ... و سیل آبیست ... ابنا

سوقه مهمه و فیفا فلات و سبسب بیدا
جهبر ودو و بیابان ولوب ... سنگستان

بلاله ... عبر و لعبره ... ... و ا گرکور
چو باران ... ... برانجم ... انگشتان

[illegible]	سنان [illegible]

القطعة الحادية والثلثون فی بحر الرجز المثمن السالم

ای ماه رنگ گشتی در زلف شیرین دهان	خورشید [illegible] زبان
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن	این است تقطیع [illegible] زبان
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

القطعة الثانية والثلثون فی بحر المضارع المثمن [illegible]

[illegible]	جان [illegible]

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
این بحر را مضارع دان ای سعید بخت

میزاب ناودان دندانم شجر درخت
چون بیدق پیاده و ملک شه سریر تخت

ال و جمیع و قاطبه و جمله دان همه
شطر است نیمه نصف و حیص و جزو دست بعض

نافیس سداب ثوم و قبید سیر باد رنگ
دبا کدو و قرع تره و شد پخت

قثا خیار و سلق و چغندر چغندر گزر
نعناع پودنه است و اثاث و متاع رخت

هندیه زیب و صبر شکیب و تابل زنیب
زی جوز لباس کسوت چون جند لخت

یا شب پیاره دو دست و جرمش
هاله است و سایه فی بود و ماهتاب مخت

القطعة الثالثة والثلثون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

ای ظلمت شب شک تاری
ذوق بحر خفیف گردارے

فاعلاتن مفاعلن فعلن
کوئی چون بلبلان گلزارے

ست هست و صحو هشیاری
نصر عون و مظاهرت یارے

مبرم و متین و متین محکم
مظلم و داج و مدلهم تارے

ناز و هی است و دلی ستی لیک
ذل و ذلت هوان و هون خوارے

ال و ضراعت ست و تضرع
استکانت تضرع و زارے

حلقه و کمین سوگند
ذمی و اهل ذمه زنّارے

یأس و حرمان قنوط و نومیدی — چیست تعطیل بطاله بیکاری

قرد است کپی قضاعه سگ آبی — حرفه پیشه حسد سزاواری

ضرب و جلد است عصو و هز زدن — ترکی اریاق و هندوی ماری

القطعة الرابعة والثلثون فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی حال برده از گل لاله روئیت برعنائی — شده دیوانه زنجیر زلفت عقل و سودائی

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن — بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینائی

وقوف و حدس شعر و علم و فقه و فهم دانائی — غمار و جلد انبوهی مدد چون وحده تنهائی

عسار و سکنت بیچون لبس فقر و عیله درویشی — مخاتیم مسکال کیل با قیلوله پیرائی

ترو شعن و ضغینه لحنه حقد و حق کینه — قسیمه فاره نافه طاقت و قدرت توانائی

الی نعمت ضر زحمت با با هم نعمت و رحمت — کیان وکین غطا پوشش نفیسه نفیحه سودائی

القطعة الخامسة والثلثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب والمحذوف

ای مشک تو رقم زده بر صفحهٔ قمر — جست از رخ ولبت دل بیمار گلشکر

مفعول فاعلات مفعول فاعلن — بحر مضارع آمده این بحر گیرسر

ارسیل و سفره مخذی لشکر وه دان ذکر — یولادانیث ضد بیش اسکاف کفشگر

خنزیر خوک حرس و نجس ماهی کاسموی — تسخین و قفس کفش بنا چون بنا خبر

۲۵

شکرست سکر و جرس گمین اندرون | زبل و بالش قنطلیس و زب و ...
نشید بیت و نایه ماندری رست بتر | تفرسعاک سینه و ربا عه تار شد
کالوس آن سکا چه ضانعه را سیدلان | جانوم شد سنبه و هتاک پرده در
منهاج منهج و جبرد و قصید راه راست | درود و شراعیت و کلب و موردا نجو
زرق خنگ و نمی شاکت تیر عسام تیر | هست شتاک کینه باشد و صرام جرم گر
فردان لبان و منقف جراحت پیر حوق | سجاد و میل و مسمه باله سنانع تبر
مسوا توشیحه ستله روی ... | باشد شروف زمره و اکار بزرگ

القطعة السادسة والثلثون في بحر المضارع المثمن المقصور

ای جان من ز ناوک چشم تو گشته ریش | بر دل محبت ز بلای غم تو نیش
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات | این بحر شد مضارع ساز تبع خویش
عقرب چه کژدم است ... هرش برو ... | جبهه ... نسر و دو جون ... کیش
اعصار گردباد و چه ... گردبال | شید جنوب ... صبا ... پوریش
... | درد و سرو دل جگر و ... قرح ریش
... | الیه ... سب و فسر ... مرغ ... حیش
خالوت چوب ... | باشد عزی اسیر ... ودلق ...

القطعة السابعة والثلثون فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای بگردت صف زده خوبان حور منظر	همچو انجم بسته گرد ماه تابان اگرد
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن	هست آیین رمل خوش خوان بصورت مختصر
شمع شام و مه وزیب شیخ تابس و حیا بسرد	شادن و خشف و غزال است و شب آمد
تقبه سوراخ ست و منخل و اسب برم گرد	کلمتبان باشه هست و کاو آب نیز وشتار رد
فتح و فانی و یقین ایمم دهر هست نیز ال	حیز بون سهله عجوز و ورد بین شهر
علو بالاسفل پستی ذیل و ذرین قعر	جانم منبان و اساس اصل ست
مقام العین بهائی سوق ناق ناق	کنج چشم و موخرش دنبال بالازل سخره
جوز و گوز و لوز باد ام ست و عجه حایه	چون سر طراب است بالوده شمن برورد

القطعة الثامنة والثلثون فی بحر المضارع المثمن المقصور

ای برده مهر از مه روی تو شعله	مه کیست تا بروی تو گردد مقابله
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات	بحر مضارع ست بخوان خوش بقابله
خارج برون جو خ وزجلوه چه پیچله	داخل درون طبق تنه وهنا شعله
والوعه آبیز دانه و بلیخ خربزه	چون کعاب کاک گرد و گلیچه لبا قابله
قفد چه خار پشت و سلحفات سنگ پشت	ضب سوسمار و قنقدع چغر و دلق دله

جبهه جکاد و مفرق و فرق و دماغ مغز ‌ ‌ ام الدماغ جای وی و جمجمه کله

حلق و مخانق است و [illegible] غبیل شیر گل ‌ ‌ ادره غر و شری جدری النفط آبله

وضع آن بچه که آخر طهرش بود علوق ‌ ‌ تیمن آنکه بازگونه بیاید لقابله

مطبوخ پخته مغرفه کفگیر قدر [illegible] ‌ ‌ اثفیه دیگ پایه و طنجیر پاتیله

مشط است شانه دلق کهن منسأه عصا ‌ ‌ مرود کسا گلیم بود ارغبین حله

سطر است زیر و رقم خط سفر کتاب ‌ ‌ تفتیش و بحث کاوش و محض مسئله

نحات رنده باشد و منشار اسکنه ‌ ‌ مثقب مته شترک چه بود دام فخ تله

معیار چه ترازوی زر سنجی عم عمود ‌ ‌ شاهین و فلس و کفه چه باشد پل پله

القطعة التاسعة والثلثون فی بحر المجتث المثمن المحذوف

ز نور عارض تو چشم [illegible] ‌ ‌ ز تاب قرص منور دل گهر یکتا

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن ‌ ‌ بحر مجتث این نظم خوان صبح مبا

اریکه تخت و انا [illegible] چه طرب و نما ‌ ‌ جری دلیر و مرض خستگی عرض کالا

خمیر آب گوارند و دان [illegible] ‌ ‌ تمد عذق [illegible] حصار [illegible]

غدیر چه [illegible] ‌ ‌ عمیق ژرف بود نهر جوی و نول عطا

حباب که [illegible] باشد فراخ آب [illegible] ‌ ‌ [illegible] که رقه [illegible] چو

شبان چه سنگ فسان کی لحاف سنگ تنگ	رجام سنگ نشونه نیاز سنگ استنجا
نشف چه پاشنه سنگ است سنگ گل آجر	که سنگ سرمه حجر خود اثمد است و رجا
عصیر شیره و ماعون زکوة و رخت بیوت	سیاع کاه گل است و صعود سر بالا
نقیر ناوه ملاط است گل میان دو خشت	اثام خیره رده رزه رازوان بنا
نهیق بانگ حمار و خوار بانگ بقر	صهیل بانگ فرس صلصل است بانگ درا
نعیب بانگ کلاغ و طنین چه بانگ مگس	نباح بانگ سگ بانگ گرگ هست عوا
هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم	ضباح بانگ روبه عوعه است بانگ اوا

القطعة الاربعون فی بحر المتقارب المثمن المحذوف

زهی طبع تو درج در و گهر	گرت هست ازین بحر وزن خبر
فعولن فعولن فعولن فعل	تو این بحر دلکش تقارب شمر
وجیز و ملخص بود مختصر	سوی اجیر نعم آری الا اگر
کاین دکاو و کاسی کاو	و سی یکی معنی کم اندر خبر

القطعة الحادیة والاربعون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

مجمع حسن و ناز عشوه نژاد	رشک جانان عالم ایجاد
فاعلاتن مفاعلن فعلن	کن به بحر خفیف دل را شاد

نوعهاے لغت ز من بشنو | اولا اسـت نقلے ست چو عماد
پس مولد چو قصفاع و طاجن | باز تسخین مطمئن ای استاد
وز معرب شناس تنج و ذوق | طیلق و قفس و بهرج ست بیاد
وز متمم سخے و کسوت و رفق | عدل و لعقب و دوام و استعداد
ذیل و شغف و فرو دلعیت و نای | قرء و ظن بیع و خفیه از اضداد
مشترک جاریه ست و عین و رجا | مترادف جنان و قلب فؤاد
مختلف در میان عرب و عجم | جرز و جوز و طاس و طست افتاد
عسل و دیره در حقیقت دان | از سمی و قربه مجاز دان چو سداد

القطعة الثانية والاربعون في بحر الخفيف المسدس المحذوف

ای قدت سرو گل رخ رعنا | گل اردی تو در عرق ز حیا
فاعلاتن مفاعلن فعلان | وزن بحر خفیف خوان این را
فرخ و رجله بقلة الحمقا | خرفه دان فرد و منفرد تنها
معان ست ودف و جرگریا | زمهریرست برد و قر سرما
ورد و گل دان و هند باکسنی | اترج و طیب و عبق بویا
نعم و وحش ست چارپا و سباع | دد و جبانه دشت و دار سرا

رموز حروف	
ع	عربی
ف	فارسی
س	سیستانی زبان محوست
ت	ترکی
ب	برای بیت
ق	ملحقات
مر	منسر
مب	معرب
ر	رومی
خ	خرینی
ش	شتا
ص	صیف
ه	هندی
ع	جمع

عجز است ورک چو ردف سرین
ناس و انس و اناس آدمیان
خس چو کاهو و سعتر آویشن
سور درآس و ترشه راحماض
قت اسپست و طلع بار ترتیب

شل و کنعوت و شبه و زمیتا
پدر و مادر آدم و حوا
می نویسند و توخ اعلبنا
حلبه و شبلید هست راف کما
خوشه غوره و شگوفه خرما

القطعة الثالثة والاربعون فی بحر الرمل المثمن المحذوف

یافت از شمع جمالت نور چشم باصره
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
هست منظر روی و مرآة و سجنجل آینه
عیر و ناهق هر خر است اما اتان ماده خر است
چون اکاف است ولیة بردعه پالان خر

خوبرویان جهان کردند گردت دائره
خیز در رمل بر خوان لب و حنجره
هست علیسی سنگ و موسی دان حلاق استره
عجل گوساله ولیکن جحش و تولب خر کره
مقود افسار است و نجاة و علیقه توبره

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که کتاب نصاب صبیان در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور
بماه جمادی الثانی سنه ۱۲۹۰ه طبع گردید